



...

خدایی که هست خدایی که داریم

خدارو باید بزرگ دید

بنده نیستند کسانی که
خدایی که می پرستن کوچیکه

...



• درس نوزدهم •

خداشناس ترازا هل بیت عليه السلام
کسی رومی شناسید؟



بعد از این که در باره آثار بزرگ دیدن خدا حرف زدیم و بعد هم برای این که دغدغه مون در باره سختی راه خدا پاسخ داده بشه، سفره مناجات المریدین نشستیم، می خوایم بریم سراغ پاسخ این پرسش: چی کار کنیم که خدا رو بزرگ ببینیم؟

قبل از پاسخ به این پرسش باید دو نکته رو یادآوری کنم. یک. ما توی این درس بنامون اینه که روی خطی حرکت کنیم که آیات و روایات نشون می دن. به همین دلیل ممکنه بعضی از حرفا با اون چیزی که تا حالا توی ذهن شما بوده، فرق زیادی داشته باشه. مراقب باشید که این تفاوت باعث نشه شما بدون توجه به آیات و روایاتی که میاریم قضاوت کنید و از همون اول یه موضع مخالف بگیرید. اگه جایی از حرفامون با چیزی که تا الان توی ذهنتون بوده تفاوت داشت، به دلایلمون نگاه کنید. اگه دلایل مشکلی داشت، تذکر بدید؛ اما اگه مشکلی نداشت، حتماً روش فکر کنید.

دو. برای قضاوت در باره این بحث بگذارید دو سه تا درس بریم جلو، بعد نقد و اشکال کنید. مطمئن باشید که بنده نیازمند نقدها و اشکالات شما هستم.

با همین مقدمه بریم به سراغ بحثمون .
خیلیا فکر می‌کنن مسیر شناخت خدا، از خود خدا شروع می‌شه
و بعدش به معرفت اهل بیت علیهم‌السلام منتهی می‌شه؛ در حالی که
طبق روایات باید گفت معرفت خدا از معرفت اهل بیت علیهم‌السلام شروع
می‌شه .

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

ما والیان امر خداوند، خزانه علم خدا، صندوق وحی الهی و
اهل دین خدا هستیم. کتاب خدا بر ما نازل شده و به وسیله
ما خدا عبادت شده و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی‌شد و
ماییم که وارثان نبی خدا و عترت او هستیم^۱.

این «لَوْلَانَا مَا عُرِفَ اللَّهُ» رو چه جوری باید معنا کرد؟ امام
باقر علیه‌السلام فرمود:

تنها به وسیله ماست که خدا عبادت می‌شود و تنها به
وسیله ماست که خدا شناخته می‌شود و تنها به وسیله
ماست که خدا به وحدانیت و یگانگی پذیرفته می‌شود...^۲

چقدر می‌تونیم این روایات رو توجیه کنیم تا اون چیزی رو ثابت
کنیم که خودمون می‌خواهیم؟

گاهی اوقات اون چیزی که تو ذهنمونه، به قدری محکم شده

۱. «نَحْنُ وُلاةُ أَمْرِ اللَّهِ وَ حَزَنَةُ عِلْمِ اللَّهِ وَ عِبِيَّةُ وَ حِي اللَّهِ وَ أَهْلُ دِينِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا
نَزَلَ كِتَابُ اللَّهِ وَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَ لَوْلَانَا مَا عُرِفَ اللَّهُ وَ نَحْنُ وَرَثَةُ نَبِيِّ اللَّهِ وَ عِتْرَتُهُ»
(بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۶۱)

۲. «بِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا وَجِدَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ...» (التکافی، ج ۱،
ص ۱۴۵).

که یا این روایات رو با این اندازه از وضوح نمی بینیم و یا این که طوری توجیهشون می کنیم که به اعتقاد ما کاری نداشته باشه. ما از این افراد توقع نداریم که بگن که تنها راه درست شناخت خدا، شناخت اهل بیت علیهم السلام هستش. حداقل انصاف داشته باشن و بگن این چیزی که شما می گید یکی از راه های شناخت خداست. یعنی برای این که خدا رو خوب بشناسیم تا بزرگی ش رو درک کنیم، یکی از راه ها اینه که اهل بیت علیهم السلام رو بشناسیم. این که ما به طور کلی در مقابل این حرف موضع بگیریم و بگیم به هیچ وجه درست نیست، به مقداری غیر قابل قبول به نظر می رسه.

یه روایت می خوام بیارم که خیلی قشنگه؛ ولی شرطش اینه که قبل از خوندنش یه صلوات بفرستید. امام صادق علیه السلام فرمود:

ابن کَوّاء [از سران خوارج] خدمت امیرمؤمنان علی علیه السلام رسید و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! معنای آیه «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيْمَاهُمْ؛ بر «اعراف»^۱ مردانی هستند که هر يك از آن دو را از چهره شان می شناسند»^۲ چیست؟
حضرت فرمود: ماییم آن مردانی که بر اعراف هستند که یارانمان را به چهره می شناسیم و ما اعرافی هستیم که خدای عزوجل شناخته نمی شود مگر از راه شناخت ما. ما آن اعرافی هستیم که خداوند عزوجل در روز قیامت ما را [به خلقتش] معرفی می کند؛ پس وارد بهشت نمی شود مگر کسی که ما را بشناسد و ما هم او را بشناسیم و وارد آتش نمی شود مگر کسی که ما را نشناسد و ما هم او را نشناسیم. اگر خداوند

۱. مکانی در حد فاصل میان بهشت و جهنم. رک: تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۸۴.

۲. سوره اعراف (۷)، آیه ۴۶.

تبارک و تعالی اراده می‌کرد، خودش را به مردم [بدون واسطه] می‌شناساند؛ اما ما را به عنوان درهای [معرفت] و صراط [مستقیم] و راه خودش و آن جانبی قرار داد که از سوی آن به سمت خدا می‌روند...^۱

در دو قسمت از این روایت امیر مؤمنان علی علیه السلام به صراحت راه شناخت خدا رو شناختن اهل بیت علیهم السلام معرفی می‌کند. یکی اون جایی که فرمود: «وَنَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّتِي لَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا؛ ما اعرافی هستیم که خدای عزوجل شناخته نمی‌شود مگر از راه شناخت ما» و یکی هم اون جایی که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَلَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَصِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ؛ اگر خداوند تبارک و تعالی اراده می‌کرد، خودش را به مردم [بدون واسطه] می‌شناساند؛ اما ما را به عنوان درهای [معرفت] و صراط [مستقیم] و راه خودش و آن جانبی قرار داد که از سوی آن به سمت خدا می‌روند».

فکر می‌کنم صراحت این دو قسمت به قدری زیاد که راه هر نوع انکاری رو می‌بندد. کسانی که هنوز احساس می‌کنند دلشون به این ادعا (شناخت خدا از طریق اهل بیت علیهم السلام) قرص نیست، یک بار دیگه این روایت رو مرور کنن؛ به ویژه اون دو قسمتی که گفتیم.

۱. «جاء ابن الكواء إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال يا أمير المؤمنين «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رَجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيْمَاهُمْ» فَقَالَ نَحْنُ عَلَى الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيْمَاهُمْ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّتِي لَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ يُعْرِفُنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفْنَا وَ عَرَفْنَا وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرْنَا وَ أَنْكَرْنَا إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَلَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ...» (الكافي، ج ۱، ص ۱۸۴).

ما کجای کاریم؟ چه کار داریم می کنیم؟ چرا کمتر به ما گفته شده که معرفت خدا راهش شناختن اهل بیت علیهم السلام هستش؟ چرا وقتی کسی این حرف رو می زنه، یه جووری نگاش می کنن که انگار به جایگاه عقل بی اعتقاده؟ اهل بیته که خودشون عقل کل هستن، خودشون دارن این راه رو به ما نشون می دن. هر کسی به جایگاه عقل بی اعتقاد باشه، اهل بیت علیهم السلام که دیگه بی اعتقاد نیستند. وقتی هر چی خواستیم خدا رو بشناسیم و بشناسونیم نشد، چرا یه بار توی راه شناختن و شناسوندنمون تردید نکردیم؟ چرا به خودمون نگفتیم که شاید خدا رو باید یه جور دیگه ای معرفی کرد؟ چرا اصرار کردیم به راهمون و اتهام رو متوجه مردم کردیم و گفتیم اینا زیادی آدمای بدی هستن که نمی فهمن خدا کیه؟ این روایتا که یکی دو تا نیست که بشه از کنارش به راحتی گذشت. بذارید یه روایت دیگه هم بخونیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

- سه چیز است که قسم می خورم حق هستند.
۱. تو و اوصیای بعد از تو پیشوا و امام هستید؛ امامانی که خدا شناخته نمی شود؛ مگر از راه معرفت شما.
 ۲. امامانی که به بهشت وارد نمی شود، مگر کسی که شما را بشناسد و شما هم او رو بشناسید.
 ۳. امامانی که وارد جهنم نمی شود، مگر کسی که شما رو نشناسد و شما هم او را نشناسید.^۱

۱. «ثَلَاثٌ أَقْسِمُ أَنَّهُنَّ حَقٌّ إِنَّكَ وَالْأَوْصِيَاءَ مِنْ بَعْدِكَ عُرْفَاءُ لَا يُعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِكُمْ وَعُرْفَاءُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَكُمْ وَعَرَفْتُمُوهُ وَعُرْفَاءُ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَكُمْ وَأَنْكَرْتُمُوهُ» (بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۹۹).

به قسم رسول خدا ﷺ توجه کنید و این سؤال رو از خودتون پرسید که چقدر مطلب باید مهم باشه که حضرت قسم بخورن؟ حضرت اول قسم می‌خورن بعد هم راه معرفت خدا رو منحصر می‌کنن توی معرفت امام.

شناخت خدا از طریق اهل بیت علیهم‌السلام دو تا معنا داره و هر دو هم صحیحه. توی این درس در باره معنای اول و اگه خدا بخواد توی درس بعدی در باره معنای دوم صحبت می‌کنیم. اول این که باید ببینید اهل بیت علیهم‌السلام چطوری خدا رو معرفی کردند. کسی بهتر از اونا که خدا رو نمی‌شناسه. پس باید پای درس اونا نشست و وصف خدا رو شنید.

وقتی شما می‌شینید پای دعای جوشن کبیر و ابو حمزه و کمیل و روایات، در اصل نشستید پای درس خداشناسی اهل بیت علیهم‌السلام. کسی نزدیک تر از اهل بیت علیهم‌السلام به خدا نیست. پس معرفت کسی نسبت به خدا هم بیشتر از اونا نیست. در نتیجه کسی بهتر از اونا نمی‌تونه خدا رو معرفی کنه. علم همه آدم‌ها رو که روی هم بذارن و خداشناسی شون رو ضربدر هم بکنن، یه قطره از علم و معرفت توحیدی اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌شه. یکی از معانی روایتی که براتون خوندیم که در بخشی از اون اومده بود: «وَلَوْلَا مَا عُرِفَ اللَّهُ؛ اگه ما نبودیم، خدا شناخته نمی‌شد» اینه که اصلاً تنها کسانی که تونستند به معنای واقعی کلمه خدا رو بشناسند، اهل بیت علیهم‌السلام بودند.

چرا فکر کردیم برای رسیدن به معرفت خدا و معرفی خدا به دیگران، باید مستقل از قرآن و روایات عمل کنیم؟ به قدری

توی شناخت خدا از خود خدا و اهل بیت علیهم السلام فاصله گرفتیم که اوضاعمون شده اینی که توی درسای خداشناسی دینی مدرسه و معارف دانشگاه و اصول عقاید حوزه می‌بینید. خدایی رو معرفی می‌کنن که باهاش هیچ حسی نمی‌شه گرفت. ذهن آدم مجبوره که قانع بشه؛ اما توی دل آدم هیچ اتفاقی نسبت به این خدا نمی‌افته. سال‌ها بچه‌هامون درسای خداشناسی رو می‌شنون و می‌خونن و امتحانش رو هم می‌دن؛ اما از خدا اگه سال به سال دورتر نشنن، نزدیک‌تر نمی‌شنن. حداقل با این درسا نزدیک نمی‌شنن. چند نفر از شماها خاطره‌های خوب از درسای دینی مدارس یا معارف دانشگاه دارید؟ این همه درس دینی و معارف، چرا انگیزهٔ بندگی خدا رو توی ماها زیاد نکرد؟

بنده اگه یه روز بخوام اصول عقاید بچه شیعه‌ها رو به صورت درس در بیارم، می‌نشونمشون پای درس توحید امیرالمؤمنین علی علیه السلام. ما شعار می‌دیم که آقا امیرالمؤمنین علی علیه السلام، مولی الموحّدینه؛ اما به عنوان یه موخّد چند بار پای درس توحید مولای توحید نشستیم؟ بنده حتماً دعای جوشن کبیر و ابو حمزه و کمیل و صحیفهٔ سجادیه و مناجات خمس عشر و خیلی از دعاها دیگه رو جزء متون درسی عقاید می‌ذارم. خدایی رو که اهل بیت علیهم السلام در روایات معرفی کردند میارم و می‌ذارم توی متن دروس عقاید. ما چهار پنج تا درس رو اختصاص دادیم به خدایی که امام سجّاد علیه السلام توی مناجات‌المریدین معرفی کردن. خودتون قضاوت کنید و ببینید وقتی توصیف امام سجّاد علیه السلام رو از خدا و بنده‌های خاصش شنیدید، چقدر به وجد اومدید و چقدر تشکر کردید که بهانه‌ای پیدا

کردید برای این که بتونید سر سفرهٔ توحید امام سجاد علیه السلام بشینید. چرا ما به راحتی خودمون رو از لذت داشتن این خدا محروم کردیم؟ برای معرفی خدا باید یه فرقی گذاشت بین کسی که خدا رو قبول داره، ولی درست نمی‌شناستش با کسی که اصلاً خدا رو قبول نداره. این چه تفکریه که برای معرفت خدا و توحید به من بچه شیعه همون روشی رو انتخاب می‌کنه برای کافره انتخاب می‌کنه؟ تازه ما در بارهٔ اون کافره هم حرف داریم؛ اما فعلاً نمی‌خوایم اینجا بحثش رو وسط بکشیم.

این روشی که امروز به اسم روش عقلی، قالب اصلی و غالب درسای اعتقادی ما شده، برای استارت زنده. با استارت وقتی ماشین روشن شد، باید بزنی رو دنده و گاز ماشین رو بگیری و بری. اگه استارت زدی و همین جوری وایسادی، بنزین ماشین تموم می‌شه و دیگه روی دنده هم که بذاری راه نمی‌ره.

ما توی عقاید همین کار رو کردیم. استارت زدیم. پشت همم استارت زدیم و بازم استارت زدیم. ماشین وقتی روشنه، اگه استارت بزنی، استارت داغون می‌شه و اگه چند بار این کار رو بکنی، شاید به طور کلی استارت خراب بشه. کاری که الان توی آموزش اصول عقاید داره می‌شه، نهایتش استارت زنده؛ اما بعضی از ماها همهٔ کارمون شده استارت زدن.

اگه امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: «اگر پرده‌ها کنار برود، بریقین من چیزی افزوده نخواهد شد»،^۱ این ویژگی، تنها برای امیر المؤمنین علیه السلام نیست، برای همهٔ اهل بیته. حالا ما این اهل

۱. «لَوْ كُثِفَ الْغَطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِيناً» (عیون الحکم والمواعظ، ص ۴۱۵).

بیتی که نشستن روبروی خدا و دارن از فاصله «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» تماشاش می کنن و خدا رو به ما معرفی می کنن، گذاشتیم کنار و یه شبی رو با خیالات خودمون درست کردیم و داریم دربارش حرف می زنیم و توصیفش می کنیم؟

شبحی که ما بدون اتکا به معارف اهل بیت علیهم السلام توصیفش می کنیم، یقیناً نمی تونه خدای واقعی باشه. برای همینم هست که می بینم این شبح یا مثل لولو خرخره می شه و ازش می ترسیم و یا به قدری برامون خنثاست که توی وجودمون حس تولید نمی کنه.

خدایی که ما توی فطرتمون می شناسیم، فقط و فقط با خدایی که قرآن و اهل بیت علیهم السلام معرفی می کنن تطبیق داره. به همین دلیل شما با خدای جوشن کبیر و خدای ابو حمزه، خیلی احساس نزدیکی می کنی تا این شبحی که به اسم خدا به ما معرفی کردن.

حالا جالب اینجاست که وقتی می خوای این خدایی رو که اهل بیت علیهم السلام معرفی می کنن به مردم معرفی کنی، بعضی از همین آدمایی که اون شبح رو خدای اصلی می دونن به آدم انتقاد می کنن و می گن چرا دارید خدا رو احساسی به مردم معرفی می کنید؟

این حرف رو که می شنوم، دوست دارم جوری فریاد بکشم که همه بشنون و بگم: آهای آدمای مدعی! خدای قرآن و اهل بیت علیهم السلام شده خدای احساسی، و خدای شما خدای اصلی و واقعی؟

حالا جالب این جاست که وقتی دانش آموز و دانشجوی ما نمی تونه با این شبحی که اینا به اسم خدا دارن بهش معرفی

می‌کنن ارتباط برقرار کنه، متهم میشه به بی‌دینی و بی‌خدایی و می‌شینن به سنگدلی این نوجوونا و جوونا فکر می‌کنن و تعجب می‌کنن و دنبال یه پتکی می‌گردن برای شکستن این دلای سنگ شده. کاش یه بارم به راه و روش خودشون فکر می‌کردن و شبی که به اسم خدا دارن به این بندگان خدا معرفی می‌کنن.

بنده تردید ندارم اگه مردم توصیفات رو که قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام از خدا دارن بشنون، وضعیت خداشناسی و توحید و ارتباط مردم با خدا به قدری بهتر می‌شه که اصلاً قابل مقایسه با این چیزی که هست نخواهد بود.

این معنای اول معرفت خدا به وسیله اهل بیت علیهم‌السلام بود. فکر می‌کنم همه حرفایی که زدیم مقدمه خوبی باشه برای متن امام زمانی امروز. فقط یه تذکر بدم که کسی برداشت اشتباه از این متن نکنه. اگه این جا طعنه‌هایی به بعضی از واژه‌های فلسفی یا کلامی زدیم، اصلاً قصدمون زیر سؤال بردن اصل این علوم و مسائل نیست. بنده اعتقاد رو توی این درس تا اندازه‌ای باز کردم و در یک جمله می‌گم که توی معرفی خدا بسنده کردن به این توصیف‌های فلسفی اشتباهه، نه اصل این توصیف‌ها.

کجا کلاس توحید داری؟

نشانی‌اش را بده که از زهر تلخ شرک
تکه تکه شده جگرم.

در کلاس توحید تو می‌شود فهمید
توحیدهای ما همه شرک اعظم است.

من از توحیدهایی که تا به امروز یاد گرفته‌ام توبه می‌کنم
تو در کلاس توحیدت خدا را می‌گذاری در مقابلمان.
ما خدا را بغل می‌کنیم در کلاس تو
و نوازش دست خدا را حس می‌کنیم روی سرمان.
در کلاس تو خبری از واجب الوجود نیست.
ممکن الوجودها هم رفته‌اند پی کارشان.
کدام دور و تسلسل؟
صِرْفُ الوجودها هم ردپایشان پیدا نیست.
تو خود خدا را نشانمان می‌دهی.
دیگر چه بالاتر از این؟

من در آغوش واجب الوجود آرام نمی‌گیرم
فقط خدای توست که می‌شود سر به آغوشش گذاشت و آرمید.
با واجب الوجودی که این جماعت یادمان داده‌اند
خیلی که کار داشته باشیم، وقت‌هایی است
که دستمان از همه جا کوتاه است.
تازه آن هم واجب الوجود اینها نیست.
همان خدای توست که خودش را در تنگه حادثه نشانمان
می‌دهد.

خدایی که تو نشانمان می‌دهی
خیلی فرق دارد با این واجب الوجود.
ما با خدای تو همیشه و همه جا در کنار همیم.

تنگهٔ حادثه که هیچ
آنجا کافر هم موحد خالص می‌شود.
ما پای سفره که می‌نشینیم، خدای تو را کنارمان حس می‌کنیم.
این چه خدایی است که تو نشانمان داده‌ای
از ابتدا تا انتهای سفره، احساسمان این است
که خودش لقمه می‌گیرد و در دهانمان می‌گذارد.
ما طعم دستان خدا را
در لقمه‌هایی که در دهانمان می‌گذارد می‌چشیم.
کاش همه می‌دانستند
این غذاها چه خوش طعم است
فقط سیر نمی‌کند، مست می‌کند.
ما الحمدلله که می‌گوییم
صدای خدا را می‌شنویم که چه مهربان به ما می‌گوید: نوش
جان.

ما خدا را می‌بینیم که وجودش همه کرم است و لطف.
و وقتی سر سفره می‌نشینیم و غذا می‌خوریم
او لبخند می‌زند به ما.
خودش گفته ما را اهل و عیال خودش می‌داند.^۱

۱. رسول خدا ﷺ فرمود: «الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالُ اللَّهِ وَأَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُورًا؛ مردم عیال [و خانواده و نان خورهای] خدا هستند، پس محبوب‌ترین خلق خدا در نزد خدا کسی که سودش به عیال خدا برسد و بر اهل خانه‌ای شادی و سروری را وارد کند» (الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴).

مگر می‌شود اهل و عیال، سر سفرهٔ تو بنشینند و سیر شوند
و تو خوشحال نشوی؟

آن واجب الوجودی که در گوشمان کرده بودند
ما ممکن الوجودش بودیم
اما از وقتی شنیده‌ام که خدای تو
ما را اهل و عیال خودش می‌داند
نمی‌دانی... نه، می‌دانی که چقدر مستم از بودم
و حالا چه زیبا شده زندگی
چه زیباتر بندگی کردن برای این خدای زیبا
(ادامهٔ این متن را در درس بعدی بخوانید)
(۱۳۹۶/۹/۱۴)